

دکتر جیم اشپیگل، فلسفه دین، جلسه ۹ مسئله شر

جیم اشپیگل و تد هیلدبرانت ۲۰۲۴ ©

این دکتر جیمز اشپیگل در تدریس فلسفه دین است. این جلسه نهم، مسئله شر است

.بسیار خوب، ما در مورد تعدادی از شواهد و استدلال‌ها برای باور خدا باورانه صحبت کردیم

حال، بیایید در مورد مهم‌ترین ایراد یا انتقاد به باور خدا باورانه، یعنی مسئله شر، صحبت کنیم. آنچه که به عنوان یک ایراد فلسفی به عنوان مسئله کلاسیک شر شناخته می‌شود، اولین بار توسط فیلسوف باستانی اپیکور در قرن سوم یا چهارم قبل از میلاد بیان شد. این مشکل یا ایراد را واقعاً می‌توان به شکل یک سؤال مطرح کرد و آن این است که چگونه می‌توان وجود یک خدای خوب، قادر مطلق و دانای کل را با واقعیت شر در جهان تطبیق داد؟

بنابراین، بیایید فقط با اشاره به یک تعریف استاندارد از شر شروع کنیم. این به آگوستین برمی‌گردد، و آن این است که شر، فقدان خیر یا فقدان وجود است. این فقدان خیر است. و من فکر می‌کنم این تعریف، تا به امروز، حداقل در میان سنت‌های خدا باورانه، تعریف غالب از شر است.

و تعاریف دیگری که شنیده‌ام، در نهایت نسخه‌های متفاوتی از این تعریف هستند. من دوست فیلسوف مسیحی، داگ گیوت، هستم. ما در یک مقطع در مورد مسئله شر صحبت می‌کردیم و او از تعریف آگوستینی از شر ابراز نارضایتی کرد.

گفتم، خوب، شما شر را چگونه تعریف می‌کنید؟ او گفت من آن را انحراف از آن چیزی که باید باشد تعریف می‌کنم. وقتی در مورد آن فکر کردم، متوجه شدم که این نوعی تغییر در مضمون آگوستینی است که شر را بر اساس فقدان خوبی تعریف می‌کند. در این مورد، من آن را به عنوان عدم تطابق با آن چیزی که باید باشد درک می‌کنم.

اما با در نظر گرفتن این تعریف کلی از شر، می‌توانیم بین دو دسته اصلی شر یا دو روش اصلی مختلف که ما از طریق آنها فقدان خیر یا فقدان خیر را تجربه می‌کنیم، تمایز قائل شویم. یکی از آنها شر طبیعی است و شری است که از وقایع طبیعی مانند طوفان‌ها، قحطی‌ها، سرطان‌ها، انواع بیماری‌های عفونی و نقص‌های مادرزادی ناشی می‌شود. همه اینها نمونه‌هایی از شر طبیعی هستند.

و بعد شر اخلاقی دارید، که شری است که از انتخاب‌های موجودات آزاد ناشی می‌شود، درست است؟ تجاوز، قتل، دروغ‌گویی و دزدی. همه اینها شر اخلاقی هستند. بنابراین، چه شر طبیعی باشد و چه شر اخلاقی، ما در مورد انحراف از شیوه‌ای که امور باید باشند صحبت می‌کنیم.

ما داریم درباره محرومیت از خوبی صحبت می‌کنیم، اما آنها به اشکال مختلفی بروز می‌کنند. بنابراین شما شر طبیعی و شر اخلاقی دارید. یکی از متکلمان بزرگ ۳۰-۴۰ سال اخیر، فیلسوفی به نام ویلیام رو است.

او سال‌ها در دانشگاه پردو تدریس کرد و چند دهه پیش مقاله‌ای نوشت که به طور گسترده در گلچین‌ها گردآوری شده است. در این مقاله استدلال می‌کند که الحاد از نظر عقلانی موجه است، زیرا یا یکی از دلایل اصلی توجیه عقلانی الحاد، همین مسئله شر است که او در یک استدلال رسمی به شرح زیر ارائه می‌دهد:

، مواردی از رنج شدید وجود دارد که یک موجود قادر مطلق و دانای مطلق می‌توانست از آنها جلوگیری کند، بدون اینکه خیری برتر را از دست بدهد یا شری به همان اندازه بد یا بدتر را مجاز بداند. توجه داشته باشید که او در اینجا بر شر طبیعی تمرکز دارد.

ثانیاً، یک موجود عالم مطلق، مقدس و خیر، از وقوع هرگونه رنج شدیدی که بتواند جلوگیری می‌کند، مگر اینکه نتواند این کار را بدون از دست دادن خیری برتر یا روا داشتن شری به همان اندازه بد یا بدتر انجام دهد. بنابراین، یک موجود قادر مطلق، عالم مطلق، مقدس و خیر وجود ندارد. بنابراین، این استدلال رو علیه خداپاوری مبتنی بر شر است.

، او خاطرنشان می‌کند که مقدمه دوم، مقدمه‌ای است که هم خداپاوران و هم خدااناباوران آن را تأیید می‌کنند درست است؟ چه خداپاور باشید و چه خداپاور، باید باور داشته باشید که یک موجود دانای کل، مقدس و خیرخواه، از وقوع هرگونه رنج شدیدی که می‌تواند جلوگیری می‌کند، مگر اینکه نتواند این کار را بدون از دست دادن خیری برتر یا روا داشتن شری به همان اندازه بد یا بدتر انجام دهد. بنابراین، او معتقد است که هم خداپاوران و هم خدااناباوران مقدمه اول را تأیید می‌کنند، یعنی مواردی از رنج شدید وجود دارد که یک موجود قادر مطلق و دانای کل می‌توانست بدون از دست دادن خیری برتر یا روا داشتن شری به همان اندازه بد یا بدتر، از آن جلوگیری کند. آیا این درست است؟ چرا باید به آن باور داشت؟ رو می‌گوید که تجربه انسانی، باور ما را مبنی بر وجود برخی موارد چنین رنجی توجیه می‌کند.

بیا بید آن را شر بی‌دلیل بنامیم. شرهای بی‌دلیل آن‌هایی هستند که کاملاً غیرضروری هستند و به خیر عمومی کمکی نمی‌کنند. و او با اشاره به مثلاً یک حیوان بی‌گناه در جنگل، مثالی از این موضوع ارائه می‌دهد.

یک بچه آهو در آتش‌سوزی جنگل گرفتار می‌شود و به طرز فجیعی و دردناکی می‌میرد. و ما می‌دانیم که این اتفاق افتاده است زیرا لاشه حیوانات را پس از آتش‌سوزی کشف کرده‌ایم. چه فایده‌ای می‌تواند داشته باشد که چنین حیوانی به این طرز وحشتناک رنج بکشد؟ آیا خدا نمی‌توانست جلوی این کار را بگیرد؟ بنابراین این یک شر بی‌دلیل به نظر می‌رسد.

فیلسوفان دیگر مواردی از شرارت بی‌دلیل را در رویدادهای انسانی شناسایی کرده‌اند که در آن‌ها افراد شکنجه می‌شوند و انواع سرنوشت‌های وحشتناک را متحمل می‌شوند، به گونه‌ای که به نظر می‌رسد توجیه این امر بر اساس قدرت و خیر خدا غیرممکن است. بنابراین، دو راه برای حمله یا تلاش برای نقد استدلال رو وجود دارد که او شناسایی می‌کند. یکی از آن‌ها چیزی است که او حمله مستقیم می‌نامد، که عبارت است از رد آن مقدمه اول و انجام این کار با نشان دادن این که، ببینید، خیرهای خاصی وجود دارند که می‌توانند در نتیجه یک رویداد وحشتناک، چه سوختن یک بچه آهو باشد و چه رنج یک کودک بی‌گناه، حاصل شوند.

پاسخ رو در اینجا این است که سنت خداپاوری ظاهراً می‌پذیرد که زندگی به گونه‌ای است که ما نمی‌توانیم تمام اهداف خدا را در جهان بدانیم. بنابراین، اگر خداپاور در تلاش است تا توضیحی برای تک تک شرها ارائه دهد به نظر می‌رسد که این برخلاف سنت خداپاوری و قضاوت اوست که باید به راز و رمز اجازه دهد. اما اینکه او در پاسخ به مسئله شر بر این اساس، خداپاور را دست و پا بسته نگه دارد، نامشروع خواهد بود.

صرفاً به این دلیل که ما به وجود راز اذعان داریم، به این معنی نیست که تلاش برای شناسایی خیرهای بالقوه‌ای که می‌توانند از شر یا موقعیت‌های دردناک ناشی شوند، نامناسب است. او خاطرنشان می‌کند که راه دیگر برای نقد استدلال او، چیزی است که او آن را حمله غیرمستقیم می‌نامد، و آن تأیید مقدمه دوم و انکار نتیجه است که خدایی وجود ندارد، و بنابراین، نتیجه می‌گیریم که نه، خدایی وجود دارد که قادر مطلق، خیر مطلق و دانای کل است. از آنجایی که این یک استدلال معتبر است، نتیجه این می‌شود که مقدمه اول باید نادرست باشد.

و فکر می‌کنم این رویکردی است که اکثر خداباورانی که می‌شناسم، اکثر مسیحیانی که می‌شناسم، اتخاذ می‌کنند و می‌گویند، خوب، من نمی‌توانم توضیح دهم که چرا آن بچه آهو باید سوزانده شود، چرا خدا اجازه چنین کاری را می‌دهد یا چرا کودکان خردسال رنج می‌کشند، اما می‌دانم که خدا واقعی است. و می‌دانم که او اجازه نمی‌دهد شرهای بی‌دلیل رخ دهند؛ او اجازه نمی‌دهد رنج و وقایع وحشتناک بدون نوعی دلیل خوب اتفاق بیفتند، حتی اگر من نتوانم آن دلیل را تشخیص دهم. اما آن مقدمه اول نمی‌تواند درست باشد.

پاسخ رو این است که خدا باور می‌تواند به این روش استدلال کند، و به نظر می‌رسد که این بهترین راه برای خدا باور است، اما باید دلایل مستقلاً برای باور به خدا وجود داشته باشد. و آن دلایل چه می‌توانند باشند؟ او مطمئناً کسی نیست که مطمئن باشد شواهد مستقلاً برای وجود خدا وجود دارد که به اندازه کافی قطعی باشد تا بتوان به وجود چنین موجودی اطمینان داشت. بنابراین شاید در نهایت به همین موضوع ختم شود.

چه دلایل مستقلاً برای باور به وجود خدا از دیدگاه رو داریم؟ و مطمئنم که او با این ایده که باور به خدا واقعاً اساسی است، همدل نبود. بنابراین، یک خدا باور باید در مورد عقلانیت موضع خدا باور چه موضعی اتخاذ کند؟ رو سه گزینه مختلف را از هم متمایز می‌کند. یکی از آنها چیزی است که او آن را خدا باوری غیردوستانه، یا خدا باوری غیردوستانه می‌نامد.

و این دیدگاهی است که می‌گوید هیچ‌کس از نظر منطقی در باور به وجود خدای خدا باور موجه نیست. این، قطعاً مشخصه‌ی دیدگاه خدا باوران جدیدی است که در موردشان صحبت کردیم. من فکر می‌کنم دنت، داوکینز، هریس و هیچنز، همگی خدا باورانی غیردوستانه خواهند بود.

باز هم، با این معنا، می‌دانید، این دیدگاهی است که می‌گوید هیچ‌کس هرگز در باور به خدا توجیه عقلانی ندارد. اما شما می‌توانید یک ملحد بی‌تفاوت باشید و معتقد باشید که ممکن است خدا باور بودن، اساساً عدم اتخاذ موضع در مورد آن موضوع، از نظر عقلانی قابل توجیه باشد یا نباشد. یا می‌توانید یک ملحد دوستانه باشید، و این دیدگاهی است که می‌گوید خدا باور می‌تواند در باور خود به وجود خدا، علی‌رغم این واقعیت که او این واقعیت را که خدایی وجود ندارد، می‌بیند، از نظر عقلانی موجه باشد.

ایده اینجا این است که یک شخص می‌تواند به طور موجه به چیزی که نادرست است باور داشته باشد. می‌توان به طور منطقی به یک باور نادرست پایبند بود، فقط به این دلیل که شواهد یا جهان را می‌توان به گونه‌ای، می‌دانید، به طور منسجم با توجیهی که، می‌دانید، نادرست است، تفسیر کرد. بنابراین او مثالی از مردی می‌زند که در یک جت تجاری است که در اقیانوس سقوط می‌کند.

و وقتی خبرش پخش می‌شود، هیچ بازمانده‌ای پیدا نمی‌کنند. این خبر در اخبار گزارش می‌شود و می‌دانید، همه مرده فرض می‌شوند. اما این یک نفر از تصادف جان سالم به در برده و در وسط اقیانوس آرام در آب بالا و پایین می‌رود و افکارش به سمت اعضای خانواده و دوستانش می‌رود که می‌داند معتقدند او مرده است.

و آنها از نظر منطقی توجیه می‌شوند که باور کنند او مرده است. چند نفر از چنین سقوط هواپیمایی در وسط اقیانوس جان سالم به در می‌برند؟ بنابراین این یک باور نادرست اما منطقی خواهد بود که او، و همچنین هر کس دیگری، مرده است، حتی اگر حداقل یک بازمانده وجود داشته باشد. می‌توانیم نمونه‌های دیگری از باورهای نادرست منطقی را در نظر بگیریم.

ما به باورهای گذشته در مورد همه چیز، از ماهیت زمین گرفته تا تعداد سیاراتی که در گذشته تصور می‌شد وجود دارند، قبل از اینکه فناوری ما را قادر به بررسی بخش‌های بیرونی منظومه شمسی و کشف سیاراتی مانند

نپتون، اورانوس و پلوتو کند، نگاه می‌کنیم. من هنوز معتقدم پلوتو یک سیاره است، حتی اگر رد صلاحیت شده باشد. اما در آن روزها هیچ توانایی تکنولوژیکی برای کشف چنین سیاراتی وجود نداشت.

بنابراین، مردم در آن زمان در باور خود مبنی بر اینکه فقط پنج یا شش یا هفت سیاره در منظومه شمسی ما وجود دارد، منطقی بودند، حتی اگر آن باور غلط بود. بنابراین این ایده رو در اینجا است، و به همین دلیل است که او خود را یک خدانا باور دوستانه در این زمینه می‌داند و معتقد است که بله، شما خدانا باوران اشتباه می‌کنید. خدایی وجود ندارد، اما شما همچنان می‌توانید بسته به تعدادی از عوامل، باور خود را به طور منطقی حفظ کنید.

این یک سوال جالب را مطرح می‌کند و آن این است: اگر شما یک خدانا باور بودید، آیا یک خدانا باور دوستانه بودید یا یک خدانا باور غیردوستانه؟ آیا معتقدید که کسی می‌تواند به شیوه‌ای منطقی دیدگاهی خدانا باورانه داشته باشد؟ اگر چنین است، اگر فکر نمی‌کنید که هرگز یک باور منطقی می‌تواند شما را با این اصطلاحات به یک خدانا باور غیردوستانه تبدیل کند، شما یک خدانا باور دوستانه خواهید بود. به هر حال، این نتیجه‌گیری رو است. ما به دلیل مسئله شر، دلیل خوبی برای باور به عدم وجود خدا داریم، اما کسانی که خدانا باور هستند می‌توانند همچنان به طور بالقوه دیدگاه خود را به صورت منطقی حفظ کنند، حتی اگر او متقاعد شده باشد که خدایی وجود ندارد.

ویلیام آلستون، معرفت‌شناس بزرگ مسیحی فقید، به استدلال رو پاسخ داد و از این تر دفاع کرد که استدلال رو ناقص است زیرا مقدمه اول آن مورد تردید است و در واقع به دلیل محدودیت‌های فهم انسان غیرقابل دفاع است. آلستون به تعدادی از مسائلی از این دست پرداخت و به نوعی محدودیت‌های معرفتی ما را برجسته کرد تا به طرز طعنه‌آمیزی، اعتماد به باورهای دینی خود را به عنوان مسیحی تقویت کند. اما آلستون مقدمه اول رو را نقد می‌کند، مبنی بر اینکه، به یاد داشته باشید، مواردی از رنج وجود دارد که یک موجود قادر مطلق و دانای کل می‌توانست از آنها جلوگیری کند بدون اینکه از این طریق خیر بیشتری را از دست بدهد یا شری را که به همان اندازه بد یا بدتر است، مجاز بداند.

آلستون می‌گوید ما در پذیرش این فرض موجه نیستیم. خب، چرا که نه؟ او می‌گوید، و این نقل قول از اوست، که بزرگی یا پیچیدگی این سوال به حدی است که قدرت‌های ما، دسترسی به داده‌ها و غیره، اساساً برای ارائه ضمانت کافی برای پذیرش این فرض ناکافی هستند. بنابراین ما ظرفیت بررسی کامل وضعیت را نداریم، نه فقط از نظر فیزیکی، بلکه از نظر متافیزیکی و اخلاقی، به طوری که نمی‌توانیم مطمئن باشیم که مواردی از رنج وجود دارد که یک موجود قادر مطلق و دانای مطلق می‌توانست بدون از دست دادن خیری برتر یا روا داشتن شری به همان اندازه بد یا بدتر، از آن جلوگیری کند.

و او خاطر نشان می‌کند که اثبات این مقدمه، یا این تصور که این شری‌های واقعاً بی‌دلیل وجود دارند، به یک استنتاج اساسی بستگی دارد. او در اینجا یک استنتاج بسیار ساده را شناسایی می‌کند و اساساً این است: تا آنجا صادق است P، صادق است. بنابراین P، که من می‌توانم بگویم.

خب، این کاری است که همه ما، چه خدانا باور، چه بی‌خدا و چه ندانم‌گرا، انجام می‌دهیم، که اگر از نظر معرفتی بیشتر مراقب بودیم، اینقدر انجامش نمی‌دادیم. در بسیاری از موارد، این کار نسبتاً بی‌ضرر است. می‌دانید، مردم در مورد تیم‌های ورزشی یا بازیکنان بحث می‌کنند.

به نظر من، می‌دانید، تام بردی بزرگترین کوارتربک تاریخ است. به نظر شخص دیگری، می‌دانید، پیتون منینگ یا درو بریز یا جان الوی بزرگترین کوارتربک تاریخ هستند. تا جایی که من می‌توانم بگویم، قضیه همین است.

و سپس شخص دیگر می‌گوید، خب، تا جایی که من می‌دانم، پس هر دو مطمئن هستند که دیدگاهشان درست است. اما صرفاً به این دلیل که برای شما اینطور به نظر می‌رسد، یا تا جایی که شما می‌توانید تشخیص دهید، و به عنوان یک مورخ فوتبال بی‌تجربه، با شواهد محدودی روبرو هستید، مطمئناً به این معنی نیست که دیدگاه شما درست است. بنابراین، همه ما به فروتنی معرفتی بیشتری نیاز داریم.

اما در آن موارد، نسبتاً بی‌ضرر است. اما وقتی در مورد مسئله‌ای به بزرگی و مهمی وجود یا عدم وجود خدا صحبت می‌کنیم، باید در اینجا بسیار مراقب باشیم. خیلی چیزها به نتیجه‌گیری ما بستگی دارد.

او می‌گوید دلیل اینکه این اغلب یک استنتاج ضعیف است این است که، همانطور که او می‌گوید، برای توجیه چنین ادعایی، باید در حذف تمام احتمالات زنده برای آنچه که ادعا وجود آن را انکار می‌کند، توجیه داشت. بنابراین، چه توجیهات بالقوه‌ای ممکن است وجود داشته باشد که چرا خدا ممکن است چنین رنج شدیدی را که به نظر بی‌مورد می‌رسد، مجاز بداند؟ این سوال است. هنگام تلاش برای توجیه وجود شر در جهان، چه رنج شدید باشد و چه بی‌اخلاقی، وقتی کسی این نظریه را مطرح می‌کند که، هوم، شاید این دلیل اجازه دادن خدا به این امر باشد، در حال ارائه چیزی است که تئودسیسه نامیده می‌شود.

تئودسیسه تلاشی است برای شناسایی دلایل خدا برای روا داشتن شر. دلایل خدا برای روا داشتن شر چه می‌تواند باشد؟ وقتی نظریه‌ای ارائه می‌دهید که، می‌دانید، سعی در توضیح آن دارد، شما در حال انجام تئودسیسه هستید. بنابراین، آلتون تعدادی از تئودسیسه‌های اصلی، نه همه آنها، بلکه برخی از مهمترین آنها را بررسی می‌کند تا نشان دهد که، تا جایی که ما می‌دانیم، شاید، می‌دانید، یک تئودسیسه خاص در اینجا توضیحی ارائه می‌دهد، حتی اگر در نگاه اول اینطور به نظر نرسد.

یکی از اینها تئودسیسه مجازات است که بیان می‌کند خداوند انواع خاصی از رنج را به عنوان مجازات گناه مجاز می‌داند، شاید گاهی اوقات برای اصلاح فردی که رنج می‌کشد. حال، این ممکن است در مورد بامبی کوچک در جنگل صدق نکند، درست است؟ چیزی وجود ندارد که بچه آهو مجبور به توبه از آن باشد، اما می‌تواند در مورد انواع موقعیت‌های دردناکی که انسان‌ها در آن قرار می‌گیرند، صدق کند. و اغلب دشوار است، اگر نگوییم غیرممکن، که بگوییم، در یک مورد خاص، آیا یک فرد دقیقاً به این دلیل رنج می‌کشد که خداوند می‌خواهد آن شخص را اصلاح کند یا فقط به این دلیل که در یک زمینه یا زمینه دیگر آنقدر غیراخلاقی عمل کرده است که، می‌دانید، به نوعی تاوان آن را می‌دهد.

مطمئناً، انواعی از رفتارها وجود دارند که پیامدهای طبیعی دردناک و دشواری دارند، که خداوند آنها را در تار و پود جهان هستی یا حداقل در زیست‌شناسی ما تنیده است. به عنوان مثال، اگر شما به طور مداوم در روابط جنسی بی‌بند و بار هستید و برای مدت طولانی با شرکای مختلف در فعالیت‌های جنسی شرکت می‌کنید، در نهایت احتمال دارد که به نوعی بیماری مقاربتی، بیماری مقاربتی، مبتلا شوید. بنابراین شما به دلیل بی‌بند و باری خود رنج می‌برید، که حتی اگر در آن صورت حکم خدا مبنی بر ابتلا به آن بیماری مقاربتی نبوده باشد، او جهان را ساخته است و سیستم‌های ما از نظر بیولوژیکی به گونه‌ای هستند که این نتیجه معمولاً به دست می‌آید.

می‌توان گفت، بله، شما به نوعی به خاطر گناهتان تنبیه یا تأدیب می‌شوید و غیره. افرادی که دروغ‌گوی بیمارگونه هستند، در نهایت تاوان آن را می‌دهند. افرادی که، می‌دانید، به دزدی یا هر چیز دیگری عادت می‌کنند، در نهایت تاوان آن را می‌پردازند.

واقعاً، از دیدگاه خدا باورانه، هیچ‌کس از هیچ مجازاتی در امان نیست. اما در این دنیا، وقتی مردم رنج می‌کشند، تصور این است که حداقل گاهی اوقات به خاطر جرایم اخلاقی خود مجازات یا تنبیه می‌شوند. اما

همانطور که آلتون اشاره می‌کند، ما اغلب در موقعیت ضعیفی برای ارزیابی میزان گناهکار بودن یک فرد خاص یا میزان تأثیر اصلاحی رنج از طریق مجازات هستیم.

ما در بیشتر موارد اطلاعات کافی برای قضاوت‌های درست نداریم. بسیاری از اوقات، حتی در مورد خودمان، از خود می‌پرسیم که آیا الان به دلیل یک تنبیه الهی رنج می‌کشم، یا فقط، می‌دانید، من یک بدشانشی را تجربه می‌کنم، یا شاید دقیقاً به این دلیل که در یک موقعیت درستکار بوده‌ام، مورد آزار و اذیت قرار می‌گیرم. چیزی به نام رنج درستکار وجود دارد، و تشخیص آن می‌تواند بسیار دشوار باشد.

نکته‌ی آلتون در اینجا نیز صدق می‌کند، اینکه ما در یک موقعیت معرفتی بسیار متزلزل قرار داریم. ما فقط تعداد محدودی واقعیت داریم و ممکن است گاهی اوقات آنها را به اشتباه تفسیر کنیم. بنابراین، واقعاً باید این را بپذیریم که این یک نوع حقارت است.

و در این زمینه، به گفته آلتون، وقتی به دلیل واقعیت شر در این جهان، در مورد وجود یا عدم وجود خدا، قضاوت می‌کنیم، یعنی بیش از حد به دستاوردهای عقل و دانش بشری اطمینان داریم. تئودیه دیگر تئودیه به اصطلاح روح‌ساز است که می‌گوید خدا رنج را مجاز می‌داند تا ویژگی‌های خوب شخصیتی را در ما پرورش دهد و در نهایت رابطه‌ای عاشقانه با ما برای ابدیت برقرار کند. ما می‌توانیم انواع مواردی را شناسایی کنیم که در آنها یک فرد خاص از طریق رنج و سختی در زندگی خود به طور قابل توجهی رشد می‌کند.

می‌توانیم به مواردی اشاره کنیم که از نظر اخلاقی به طور قابل توجهی رشد کرده‌ایم. شاید به خاطر چیزهایی که متحمل شده‌ایم، در ایمانمان جدی‌تر شده‌ایم، در روابطمان با مردم و نحوه برخوردمان با آنها جدی‌تر شده‌ایم. خوب، می‌دانید، شعار نایک را روی پرچسب‌های سپر ماشین می‌بینید: نابردباری گنج میسر نمی‌شود درست است؟ منظورم این است که این برای ورزش اساسی است، درست است؟ شما در باشگاه تا جایی تمرین می‌کنید که دردناک می‌شود.

چرا؟ تا بتوانید به طور قابل توجهی سود ببرید. و بنابراین، این برای بخش زیادی از زندگی انسان صدق می‌کند. این یک ایده اساسی در تئودیه روح‌سازی است.

و اینکه بگوییم، خوب، در این مورد خاص از شرارت بی‌دلیل، هیچ سودی برای فردی که متحمل رنج شده وجود نداشته است. خوب، ما نمی‌توانیم این را بگوییم. ما دقیقاً نمی‌دانیم که آیا اینطور است یا خیر.

همانطور که او اشاره می‌کند، ما قاضی‌های قابل اعتمادی در مورد نگرش‌ها یا شخصیت درونی دیگران، اینکه چقدر ممکن است از طریق آن رشد کرده باشند یا در آینده رشد کنند، نیستیم. و ما اطلاعات زیادی در مورد زندگی پس از مرگ نداریم. این یک کتمان حقیقت است.

ما اطلاعات بسیار کمی در مورد زندگی پس از مرگ و اینکه چگونه روح ما حتی در آنجا و با وجود رنجی که در این دنیا تجربه می‌کنیم، ممکن است به رشد خود ادامه دهد، داریم. ما فقط نمی‌دانیم. اما ممکن است اینطور باشد.

اگر از رشدی که در افراد در این جهان فراتر از این زندگی می‌بینیم، به جهان بعدی تعمیم دهیم، شاید انتظار معقولی باشد. سومین تئودیه، یا آنچه فیلسوفان این روزها ترجیح می‌دهند آن را دفاع بنامند، دفاع از اراده آزاد است که می‌گوید وقوع شر در این جهان نتیجه‌ی تدبیر خداوند برای وجود اراده آزاد انسان است که برای روابط واقعی ضروری است. خداوند می‌خواست انسان‌ها بتوانند آزادانه با یکدیگر و آزادانه با او ارتباط برقرار کنند و موجوداتی از نظر اخلاقی مهم باشند، به طوری که بتوانیم مقصر و مسئول اخلاق رفتار خود باشیم.

و تنها راه برای انجام این کار، طبق این دیدگاه، این است که خداوند به ما آزادی اراده خاصی اعطا کند. بنابراین شاید این امر بسیاری از شرارت‌ها، قطعاً شرارت‌های اخلاقی، را که مردم مرتکب می‌شوند، توضیح دهد، اینکه صرفاً انتخاب نسنجیده آنها بوده که منجر به یک تجربه دردناک خاص شده است. و هیچ کس جز کسی که این کار را انجام داده، مقصر نیست.

و اینکه خدا مانع آنها نشد چون نمی‌خواست در اراده آزاد مردم دخالت کند. خب، آیا این در یک مورد خاص جواب می‌دهد؟ خب، شاید. شاید هم نه.

اما همانطور که آلستون می‌گوید، ما نمی‌توانیم به طور قابل اعتمادی مشخص کنیم که دخالت الهی چقدر می‌تواند آزادی انسان را در یک مورد خاص از بین ببرد. ما اصلاً نمی‌دانیم. ما نمی‌دانیم اگر این دفاع از اراده آزاد در مسیر درست باشد، چه محدودیت‌هایی وجود دارد.

ما نمی‌دانیم چه محدودیت‌هایی برای هدایت مجدد یک فرد از شری که او برنامه‌ریزی کرده است، وجود دارد و در نهایت، تئودیسه قانون طبیعی وجود دارد که می‌گوید خدا مجبور بود جهان را به شکلی قانون‌مند بیافریند تا شرایط زندگی را به طور معقولی قابل پیش‌بینی کند. شر طبیعی نتیجه این امر است.

بنابراین اینجا دوباره، ما در مورد بلایای طبیعی و جهش‌های ژنتیکی، سرطان‌ها، نقص‌های مادرزادی و غیره صحبت می‌کنیم، بیماری‌های قلبی، که نتیجه مثلاً مراقبت ضعیف از خود توسط کسی نیست. برخی از مردم به طور مادرزادی بیماری قلبی دارند. پس چرا خدا اجازه چنین چیزی را می‌دهد؟ چرا خدا اجازه آن طوفان را می‌دهد؟ چرا خدا اجازه می‌دهد سیل گلی که همه آن افراد را کشته و غیره رخ دهد؟ چرا او جهان را متفاوت نمی‌آفریند تا این اتفاقات نیفتد؟ چرا او مثلاً قانون مربع معکوس را متفاوت نمی‌کند و آن را نه حتی قانون مربع معکوس، بلکه نوع بسیار متفاوتی از قانون طبیعت قرار نمی‌دهد، به طوری که بدن‌هایی مانند بدن ما بسیار آهسته‌تر سقوط کنند، به طوری که اگر از یک ساختمان 10 طبقه سقوط کنید، فقط دچار ضربه مغزی می‌شوید، یا شاید چند استخوانتان بشکند، شما را نمی‌کشد؟ چرا خدا نمی‌توانست بدن ما را به گونه‌ای متفاوت تنظیم کند که سوختگی درجه سه منجر به نقص عضو شدید برای یک عمر نشود، بلکه فقط برای چند ماه یا از دست دادن یک عضو باشد؟ چرا خدا انسان‌ها را مانند خزندگان اورودلا نیافرید تا بتوانند دوباره اندام رشد دهند؟ آیا عالی نمی‌شود، می‌دانید، اگر یکی از دوستانتان پایش را از دست بدهد و به جای اینکه بگویید برای کنار آمدن با این موضوع یک اندام مصنوعی می‌گیرید، به جای اینکه بگویید این کار سه ماه سخت خواهد بود، می‌دانید، باید صبر کنید تا پا دوباره رشد کند و کمی ناخوشایند خواهد بود، اما بعد می‌دانید، بعد از چند ماه پایتان برمی‌گردد و می‌دانید، باید روی عضلاتش کار کنید تا با پای دیگران مطابقت داشته باشد.

آیا عالی نمی‌شد اگر مشکل این بود، نه از دست دادن دائمی اندام‌ها؟ آیا خدا نمی‌توانست بدن انسان و قوانینی را که به این نوع چیزها مربوط می‌شوند، به گونه‌ای متفاوت خلق کند تا چنین آسیب‌های دائمی نداشته باشیم؟ با این حال، آلستون خاطرنشان می‌کند که تا جایی که ما می‌دانیم، بسیاری از ویژگی‌های مطلوب این جهان وجود دارد که اگر خدا جهان را از نظر نظم‌های قانون‌مانند بسیار متفاوت می‌ساخت، از بین می‌رفتند. از آنجایی که ما به این نوع چیزها به صورت جداگانه فکر می‌کنیم، به راحتی می‌توان پیامدهای جهانی را که قوانین بسیار متفاوتی در این زمینه داشت، نادیده گرفت، و احتمالاً ما هم در حال از دست دادن آنها هستیم. و حتی اگر او بدن انسان را طوری ساخته بود که راحت‌تر از برخی آسیب‌های شدید بهبود یابد، شاید چیزی در آنجا از دست می‌رفت که در نهایت خوب است.

ما فقط نمی‌دانیم. باز هم، این محدودیت‌های وضعیت معرفتی ماست. صرفاً به این دلیل که چیزی ظاهراً درست به نظر می‌رسد، به این معنی نیست که قطعاً درست است.

بنابراین، من فکر می‌کنم مشاهدات آلستون در اینجا از نظر تقویت فروتنی معرفتی در مورد این مسائل و همچنین بسیاری از مسائل دیگر بسیار مفید است. آلستون با اشاره به این نکته که شاید هنوز تئودیسسه‌های غیرقابل تصور قوی‌تری نیز وجود داشته باشند که می‌توانند دلایل بیشتری برای تردید در مورد وجود شرارت‌های واقعاً بی‌دلیل ارائه دهند، نتیجه‌گیری می‌کند. می‌دانید، در طول تاریخ بشر، این تئودیسسه‌های دیگر ابداع شده‌اند، و زمانی بود که در مورد آنها بحث یا حتی تصور نمی‌شد، و متفکران، فیلسوفان و متکلمان خوب به آنها دست یافتند.

چه کسی می‌داند چه تئودیسسه‌ای ممکن است در سال‌های آینده ابداع شود که در برخورد با مسئله شر بسیار مؤثرتر از هر یک از این تئودیسسه‌هایی باشد که ما در موردشان بحث کرده‌ایم. پس چرا باید باور کنیم که همه تئودیسسه‌های خوب بررسی شده‌اند؟ می‌دانید، در تاریخ فناوری، همیشه نوعی حس وجود دارد که خوب، همه اختراعات بزرگ اختراع شده‌اند، همه دستاوردهای بزرگ تکنولوژیکی به دست آمده‌اند، و سپس زمان می‌گذرد و شما اختراعات بزرگ بیشتری دارید، و این فکر که ما به حد نهایی فناوری بشر رسیده‌ایم احمقانه به نظر می‌رسد. من فکر می‌کنم چیزی شبیه به این در تاریخ فلسفه نیز وجود دارد، جایی که، بله، به نظر می‌رسد که ما تمام نظریه‌های ممکن را به پایان رسانده‌ایم، و شاید به طور کلی، رسیده‌ایم، اما نظریه‌های جدید ابداع می‌شوند، گونه‌های جدیدی از نظریه‌های قدیمی که به طرز چشمگیری نوآورانه هستند، که انواع مشکلات را حل می‌کنند.

از این نظر، فلسفه، و همچنین الهیات و سایر حوزه‌هایی که مثلاً مفهومی‌تر یا در علوم انسانی هستند، پیشرفت می‌کنند، حتی اگر در آن زمان توافق یکسانی بین محققان در برخی از حوزه‌های دیگر که تجربی‌تر هستند مانند علوم سخت، وجود نداشته باشد. بنابراین، چه کسی می‌داند چه چیزی ممکن است از نظر تئودیسسه‌های جدید که می‌توانند به طور بالقوه مسئله شر را حل کنند، به وجود آید، و این، خوب، همچنین به رسمیت شناختن این است که برخی از این تئودیسسه‌ها در حال حاضر بسیار قدرتمند هستند. من فکر می‌کنم دفاع از اراده آزاد، و همچنین به ویژه الهیات روح‌ساز، در رفع مسئله شر بسیار مؤثر هستند، حتی اگر آن را به طور کامل حل نکنند.

من فکر می‌کنم آنها دلایل خوب زیادی به ما می‌دهند تا باور کنیم که این یک مشکل ویرانگر برای خدا باور نیست. بنابراین این مسئله شر است.

این دکتر جیمز اشپینگل در تدریس فلسفه دین است. این جلسه ۹، مسئله شر است.